

مقالہ



شعبہ شکار علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



آزاد محمودی

مقدمه:

مولانا از جمله شاعرانی است که زندگی اجتماعی، فرهنگی، هنری و ادبی اش همواره در متن تحولات بنیادین و بزرگی قرار گرفته است؛ به طوری که در مسیر زندگی پیوسته او، نقاط عطف مولانا گاه از ضربه‌های شلاق وار مراد خود، شمس، شوریده و شیدا می‌شود و زمانی از جنبه‌های نرم و نوازشگر مرید خویش، حسام‌الدین، به آرامش دست می‌یابد و در حقیقت، دیوان کبیر و مثنوی معنوی، پی آمد شورش و آرامش اوست. (۱)

از آنجا که زندگی و هنر مولانا را نمی‌توان از هم جدا کرد و در واقع هر کدام از آنها تبلور دیگری است، نشانه‌ها و نمودهای تحولات بزرگ را می‌توان در رنگ کلی اشعار مولانا به راحتی تشخیص داد و بر اساس آن در مورد نقش هر کدام از نزدیکان او در آفرینش آن آثار جاویدان، به دوری نشست.

آنچه در این مقاله به آن پرداخته می‌شود، بررسی جایگاه حسام‌الدین از نقطه نظر نقشی است که در آفرینش مثنوی داشته است.

به طور کلی با توجه به اینکه میان شاگرد و استاد همواره بیشترین و نزدیکترین روابط علمی برقرار است، لذا در صورت بهره‌مندی از قوه‌ی تشخیص و فراست لازم می‌تواند با درک توانایی‌های طرف مقابل، پیشنهادهای تاثیرگذاری در زمینه‌های فکری یکدیگر مطرح نمایند. حسام‌الدین را باید از بارزترین نمونه‌های این نوع عملکرد در مقابل استاد خود به حساب آورد. او با درایت و تیزبینی بی‌نظیر خود از سویی، توانایی‌های مولانا را در مسائل عرفانی به خوبی درک کرده و از دیگر سو، به نیاز اهل معرفت در آن روزگار اشراف کامل داشته است و بدین ترتیب با پیشنهاد هوشمندانه‌ی تالیف کتابی به سبک الهی نامه‌ی سنایی یا منطق الطیر عطار (با کربلا و حله، عبدالحسین زرین کوب، ۱۳۶۳، ص ۲۰۸)، موجبات پیدایش اثری را فراهم آورده که نام مولانا با آن جاودانه شده است.

اما بی‌گمان نقش حسام‌الدین را تنها به این مساله نمی‌توان محدود نمود و در ادامه‌ی این گفتار، با بررسی شیوه‌ی سروده شدن مثنوی، سعی خواهد شد جوانب دیگری از این نقش آشکار گردد.

یکی از بنیادهای ساختار مثنوی مخاطب و گفتگوست. شیوه‌ای که مولانا بر اساس آن توانسته است جریان مداوم اندیشه‌های خود و ادراکات لحظه‌ای ذهن خلاق خویش را بیان نماید و پر واضح است که در این شیوه، هر کسی نمی‌تواند به عنوان فرد مخاطب مولانا ایفای نقش کند و این جایگاه نیازمند همبستگی راز آشناست تا بتواند مولانا را در اوج و فرود لحظه‌های آفرینش معانی و مضامین بلند مثنوی همراهی نماید. کسی که بتواند سخن مولانا را درک کند، اندیشه‌های او را تجزیه و تحلیل نماید، از او سؤال بپرسد، پاسخ او را گسترش دهد تا در نتیجه، شرايطی مهیا گردد که ذهن آفرینشگر مولانا بتواند بر اساس تسلسل افکار و تداعی معانی، به فضاهای فکری بکر و جدید راه یابد. از ویژگی‌های عمده‌ی حسام‌الدین که موجب شده او نقش مخاطب و طرف گفتگویی مولانا را در آفرینش مثنوی داشته باشد، می‌توان به جاذبه‌ی معنوی، بینش متعالی و پیشرفته، جسارت بالا و اعتماد به نفس فوق‌العاده، ذهن تیزبین و استدلال جو و حتی توانایی ادبی او اشاره نمود. این ویژگی‌ها از سخنانی که از قول او در کتاب‌های گوناگون آمده است نیز به راحتی استنباط می‌شود. (۲) چنان که در کتاب «مولویه بعد از مولانا» به نقل از مناقب العارفین افلاکی، سخنان زیر از حسام‌الدین در پاسخ مولانا علاءالدین آمده است که تمام ویژگی‌های ذکر شده‌ی فوق را در مورد حسام‌الدین می‌توان در آن تشخیص داد:

"زهی غبن عظیم که مثنوی ما (۳) را می‌خوانی و در سیر سر آن اصلا سیری نداری و از مقصود آن کتاب بی‌خبری، کاشکی نمی‌خواندی تا آن کتاب تو را می‌خواند و در عین

آن نادانی ما را می دانستی."

(مولویه بعد از مولانا، عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه ی دکتر توفیق سبحانی، ص ۱۱۱، انتشارات کیهان، ۱۳۶۶)

و به جهت همین نقش محوری حسام الدین است که مشاهده می شود با فوت همسر او، نظم مثنوی نیز به مدت دو سال متوقف می گردد (سرنی، عبدالحسین زرین کوب، جلد اول، ۱۳۶۶، ص ۲۷) و اگر نقش او تنها به کتابت مثنوی محدود بود، به طور قطع در این مدت جایگزینی برای او پیدا می شد تا تألیف مثنوی دچار چنین وقفه ای نشود. بی گمان از باب تعارفات معمول نیست، اگر مولانا در ادبیات زیر سهم خود و حسام الدین را در آفرینش مثنوی بدین گونه بیان می کند:

این سر خر را در آن بطیخ زار
نشو دیگر بخشدش آن مطبخه
نه، غلط هم این خود و هم آن ز تو

ای ضیاء الحق حسام الدین سر آر
تا سر خر چون بمرد از مسلخه
هین ز ما صورتگری و جان ز تو

۳۸۲۶/۴-۳۸۲۶

و تکرار همین مضمون در ابیات زیر:

ای صقال روح و سلطان الهدی
صورت امثال او را روح ده
سوی خلدستان جان پیران شوند
سوی دام حرف و مستحقن شدند

این ضیاء الحق حسام الدین بیا
مثنوی را مسرح مشروح ده
تا حروفش جمله عقل و جان شوند
هم به سعی تو ز ارواح آمدند

۱۸۳/۶-۱۸۶

چنان که از مضمون ابیات مثنوی می آید، در بیشتر موارد جهت دادن به ادامه ی موضوع و گسترش و هدایت آن در مسیری خاص، از امور مهمی بوده که حسام الدین در انجام آن نقشی ویژه داشته است. مولانا در ابتدای دفتر چهارم، جهت حرکت مثنوی را در دستان حسام الدین می داند و او را آغازگر و فزاینده ی آن معرفی می کند:

که گذشت از مه به نورت مثنوی
می کشد این راه، خدا داند کجا
می کشی آن سوی که دانسته ای
ناپدید از جاهلی کش نیست دید
گر فزون گردد تواش افزوده ای

ای ضیاء الحق حسام الدین تویی
همت عالی تو ای مرتجا
گردن این مثنوی را بسته ای
مثنوی پویان کشنده ناپدید
مثنوی را چون تو مبدأ بوده ای

۱/۴-۵

در ابیات زیر نیز سر رشته ی مثنوی به دست و گام اوست:

یک دو کاغذ بر فرا در وصف پیر
لیک بی خورشید ما را نور نیست

ای ضیاء الحق حسام الدین بگیر
گر چه جسم نازکت را زور نیست

گر چه مصباح و زجاجه گشته ای
چون سر رشته به دست و کام توست
بر نویس احوال پیر راهدان
۲۹۳۸-۲۹۳۹

لیک سرخیل دلی در رشته ای
دره های عقد دله قیام توست
پیر را بگزین و عین را بمان
۲۹۳۸-۲۹۳۹

همچنین در ابیاتی که در ادامه خواهد آمد، مثنوی به نهالی مانند شده که حسام الدین آن را کاشته است و برای رشد و بالیدن آن، باید آن را آبیاری نماید و در مواقع لزوم، گره از مشکلات کار بگشاید. گویی در اثر گفت و گو و هم نشینی حسام الدین، هر دم دری از حیات و معنویت بر روی آنها گشوده می شود و در حقیقت مولانا در ادبیات زیر به دنبال دستیابی به همین گشایش درهای تازه حیات است:

همچنان مقصود من زین مثنوی
مثنوی اندر فروغ و در اصول
در قبول آرند شاهان نیک و بد
چون نهالی کاشتی آبش بده
این ضیاء الحق حسام الدین تویی
جمله آن توست کردستی قبول
چون قبول آرند، نبود بیش رد
چون گشادش داده ای بگشاید
۷۵۴/۴-۷۵۸

در دفتر پنجم مثنوی نیز باز گشت حسام الدین از مکاشفات درونی، به عنوان از سر گرفتن نظم مثنوی معرفی می گردد:

چون ضیاء الحق حسام الدین، عنان
چون به معراج حقایق رفته بود
چون ز دریا سوری ساحل باز گشت
باز گردانید ز اوج آسمان
بی بهارش غنچه ها نا گفته بود
چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
۳/۲-۵

همچنان که از ابیات فوق برمی آید و پیشتر نیز در مساله ی فوت همسر حسام الدین به آن اشاره شد، نظم مثنوی بدون حضور حسام الدین متوقف می شود و غنچه های اندیشه ی مولانا شکوفا نمی گردد. مولانا را در تألیف مثنوی نباید همچون متفکری تصور کرد که نشست و بایست و ساعت ها پیرامون مباحث گوناگون نظری اندیشیده باشد بلکه او را باید چون عارف مجذوبی دانست که در وقت مناسب، اندیشه ها، خود به سراغ او می آید و در حقیقت، حسام الدین در رساندن مولانا به این وقت دلخواه، نقشی اساسی داشته است. نظم مثنوی، حاصل دریافت های شهودی مولانا در همان وقت و «آن» ویژه است؛ گویی تنها در این آنات ناب روحانی است که انرژی متراکم و انباشته ی درونی مولانا، مجال فرافکنی می یابد. به عبارت دیگر، معماری «دفتر مثنوی» به گونه ای نیست که چنان تصور کنیم مباحث مطرح شده در آنها، حول محور معینی که از آغاز مورد ارزیابی قرار گرفته و منسجم شده باشند، می چرخد؛ بلکه نقطه ی آغاز و انجام آنها بیشتر بر اساس یافته های آنی و خاطرات و حکایت های قومی یا تاریخی ای است که در میان ابیات مثنوی عمومیت

یافته و به ذهنیتی عرفانی و یا فلسفی نزدیک شده اند و در این میان حسام‌الدین نقشی محوری در سامان دهی این ذهنیات گسترده در قالب نظامی خارج از نظم معمول حاکم بر دیگر تصانیف ایفا کرده است. (۴)
مولانا در موارد بسیاری از جمله ابیات آغازین دفتر سوم، فراهم آمدن آن دفتر را به حسام‌الدین نسبت می‌دهد و چنین می‌گوید:

این سوم دفتر که سنت شد سه بار
در سوم دفتر بهل اعدا را
نه از عروقی گز حرارت می‌جهد

ای ضیاء الحق حسام‌الدین بیار
برگشا گنجینه ی اسرار را
قوت از قوت حق می‌زهد

۱/۳-۳

در ابیات زیر نیز ضمن آن که حسام‌الدین، استاد مشاهده اسرار غیبی خوانده می‌شود، به نحوی در مورد او سخن به میان می‌آید که گویی تمام کردن و پایان دادن قصه‌ها و در نظام آوردن ابیات مثنوی به اختیار اوست:

حق نمودت پاسخ افعال او
کم مبادا زین جهان این دید و داد
گر تمامش می‌کنی اینجا رواست
قصه را پایان برو مخلص میان
چارمین جلدست، آرش در نظام

این ضیاء الحق تو دیدی حال او
دیده ی غیبت، چون غیب است اوستاد
این حکایت را که نقد وقت ماست
ناکسان را ترک کن بهر کسان
این حکایت گر نشد آنجا تمام

۳۵/۴-۳۹

از دیگر مواردی که نقش حسام‌الدین در آن آشکار و مشخص است و ابیات بسیاری از مثنوی را می‌توان برای اثبات آن به عنوان شاهد ذکر کرد، نقشی است که او در مفصل یا مجمل شدن موضوعات مختلف مثنوی ایفا کرده است و در این راه با مکث و تأمل بیشتر در مفاهیم مبهم عرفانی و سعی و تلاش در تشویق مولانا به ادامه ی بحث در این گونه مفاهیم، تأثیری بسزا در روشنگری ذهن پر از سؤال مریدان داشته و این ویژگی، خود از مواردی است که موجب شده مثنوی، همچون یک کتاب درسی برای تعلیم مشتاقان سیر و سلوک صوفیانه مورد استفاده قرار گیرد. در حقیقت مثنوی انعکاسی است از نیازها و چالش‌های درونی مریدان که حسام‌الدین با توجه به درک کامل آنها، با مولانا به گفت و شنود برخاسته و به اقتضای اهمیت موضوع، به بسط و توسعه مفاهیم گوناگون آن اقدام نموده است.

از این دیدگاه می‌توان گفت که شیوه ی بیان راژگونه ی مولانا در پاره‌ای از موارد با آن ضرباهنگ نامنظم و حرکت آزاد و سیال اندیشه‌اش امکان داشت نوعی پیچیدگی در ذهن خوانندگان مثنوی ایجاد کند و آنها را در چم و خم تداعی‌های ذهنی خویش سرگردان نماید؛ چرا که بیان روانی و لحظه‌ای مولانا و عدم پرداخت هنری آن در مراحل بعد و نبود

دید تالیفی از جانب او به هنگام نظم مثنوی، از مواردی است که می توانست به پراکنندگی این کتاب عظیم یا هر کتاب نوشته دیگری بیانجامد. اینجاست که حسام الدین، با تطویل کلام در مواقع لزوم، موجب شکافته شدن پوسته ی اندیشه های مولانا شده و بدین ترتیب دلیلی زیرین و نامحسوس آنها را نمایان ساخته است. مولانا در ابیات زیر به نقش حسام الدین در به سخن آوردن خویش و در پی آن، گسترش کلام اشاره کرده و چنین می گوید:

همچنین که من درین زیبا فسون	با ضیاء الحق حسام الدین کنون
چون که کوتاه می کنم من از رشد	او به صد نوعم به گفتن می کشد
ای حسام الدین ضیای ذوالجلال	چونکه می بینی چه می جویی مقال؟
این مگر باشد ز حب مشغولی	اسقنی خمرا و قل لی آنها
بر دهان توست این دم، جام او	گوش می گوید که قسم گوش کوی؟
قسم تو گرمیست، نگ گرمی و مست	گفت حرص من ازین افزون تر است

۲۰۷۵/۴-۲۰۸۰

البته در این موارد بسیاری را اعتقاد بر این است که نقطه ی شروع و پایان حرکت اندیشه ی مولانا، محدود به همان هجده بیت است که روزگاری از دستار خود بیرون آورده و به حسام الدین نمایانده است و مابقی مثنوی، در حقیقت نوعی حرکت زیرگوشی است که در مسافت همان هجده بیت، جهت شرح و تبیین بیشتر آن و به درخواست حسام الدین پیموده شده است.

اگر چه ارائه ی چنین نظری در مورد کلیت ابیاتی که جدا از آن هجده بیت است، تا حدی اغراق آمیز به نظر می رسد؛ اما به طور قطع در نقاط بسیاری از مثنوی می توان نمود آن را به راحتی احساس کرد. نمونه ای از زیباترین مواردی که در آن، حسام الدین مصراعه درخواست ادامه ی مطلب و توضیح بیشتر از مولانا می نماید، ابیاتی است که در میانه ی داستان پادشاه و کنیزک آمده و طی آن، گفتگوی به غایب زیبایی میان حسام الدین و مولانا در ارتباط با توصیف بیشتر حالات شمس تبریزی به وجود می آید:

از برای حق صحبت سالها	باز گو حالی از آن خوش حالها
تا زمین و آسمان، خندان شود	عقل و روح و دیده صد چندان شود
- لا تکلفنی فانی فی الفنا	کلت افهامی فلا احصی ثنا
کل شیء قاله غیر المفیق	ان تکلف او تصلف لایلیق
من چه گویم یک رگم هشیار نیست	شرح آن یاری که او را یار نیست
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر
قال اطعمنی فانی جانیع	و اعتجل فالوقت سیف قاطع
- صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق	نیست فردا گفتن از شرط طریق

تو مگر خود مرد صوفی نیستی

- گفتمش پوشیده خوشتر سر باید

خوشتر آن باشد که سر دلمان

- گفتمش کثوف و برهنه و غلغل

پرده بردار و برهنه گو که من

- گفتم از عریان شود او در عیان

۱۳۹-۱۲۶

هست را از نسبه خرد نیستی

خود تو در ضمن حکایت گوش

گفته آید در حدیث دیگران

باز گو دهم مده ای بوالفضول

می نخسبم با صنم با پیرهن

نی تو مانی، نی کنارت، نی میان

در حقیقت، حسام الدین و جذبه‌ی معنوی او را باید الهام بخش و برانگیزاننده‌ی مولانا در

نظم مثنوی به حساب آورد. مولانا چون سازی است بی‌نظیر، با قابلیت و استعداد صدایی

روحانی؛ اما زخمه‌ی این ساز در مثنوی به دست حسام الدین است، چنان که در دیوان

کبیر به دست شمس به نظر می‌آید که این وابستگی و جاذبه‌ی معنوی دو جانبه‌ی میان

مولانا و حسام الدین و همگونی فضای اندیشه و تفکر آنهاست که موجب تداوم متعادل و

پایدار ابیات پراکنده‌ی مثنوی در شش دفتر آن شده و چون رشته‌ای نامشکسته آنها را

با هم پیوند زده است:

ای ضیاء الحق حسام الدین بیا

۲۲۸۲/۲

که نروید بی تو از دور، گیا

مولانا در ابتدای دفتر ششم به صورت زیر از جذبه‌ی حسام الدین سخن به میان می‌آورد:

ای حیات دل حسام الدین بسی

گشت از جذب چو تو علامه

پیشکش می‌آرمت ای معنوی

۱/۶-۳

قسم سادس در تمام مثنوی

و در ابیات دیگری از جمله بیت زیر نیز بر آن تاکید نموده است:

نور حق و به حق جذاب جان

خلق در ظلمات وهم اند و گمان

۲۳/۵

ویژگی‌های ممتاز حسام الدین در همراهی مولانا به گونه‌ای است که در ابیات بسیاری از

مثنوی از او به عنوان استاد و راهنما نیز یاد شده است (۵):

شه حسام الدین که نور انجم است

ای ضیاء الحق، حسام الدین راد

گر نبود خلق محبوب و کثیف

در مدیحت داد معنی دادمی

لیک لقمه باز، آن صعوه نیست

مدح تو حیف ست با زندانیان

طالب آغاز سفر پنجم است

اوستادان صفا را اوستاد

ور نبودى خلق‌ها تنگ و ضعیف

غیر این منطق لبی بگشادمی

چاره اکنون آب و روغن کردنی ست

گویم اندر مجمع روحانیان

شرح تو غبن است با اهل جهان

همچو راز عشق، در مودر نهان

مدح، تعریف ست و تخریق حجاب

فارغ ست از شرح و تعریف آنفال

۱/۵-۸

همچنان که در ابیات زیر می‌آید او را به عنوان کسی معرفی می‌کند که راه رسیدن به شادی‌های روحانی را به طور کامل می‌داند و حتی این راه‌دانی حسام‌الدین به گونه‌ای است که ممکن است حسادت دیگران را نیز برانگیزاند و موجب شود که آنها همانند شیطان در این حسادت زیاده روی کنند: (۶)

ره ندانی جانب این سور و عرس

از ضیاء الحق حسام‌الدین پیرس

ور حسد گیرد تو را ره در گلو

در حسد ابلیس را باشد غلو

۴۲۸/۱

گاهی نیز در مثنوی، ضمن توصیفات زیبایی که از حسام‌الدین شده است، از او به عنوان اندیشمندی حاذق سخن به میان می‌آید که می‌تواند به واسطه‌ی معنویات چون حلوائش، به انسان‌هایی که چون سنگ بوده و ناتوان از درک اسرارند، دهان استعداد و قابلیت می‌بخشد:

چون که موصوفی به اوصاف جلیل

ز آتش امراض بگذر چون خلیل

گردد آتش بر تو هم برد و سلام

ای عناصر مر مزاجت را سلام

هر مزاجی را عناصر مایه است

وین مزاجت برتر از هر پایه است

این مزاجت از جهان منبسط

وصف وحدت را کنون شد ملقط

ای دریغا عرصه‌ی افهام خلق

سخت تنگ آمد، ندارد خلق، حلق

این ضیاء الحق به حذق رای تو

حلق می‌بخشد، سنگ را، حلوائی تو

۱۴/۳

نتیجه:

اگر چه پیشنهاد تالیف مثنوی و نوشتن و کتابت آن از امور مهمی بوده که به وسیله‌ی حسام‌الدین صورت گرفته است (۸)، اما بی‌گمان باید در زمینه‌ی آفرینش مثنوی، نقشی فراتر از موارد مذکور برای او در نظر گرفت. چنان که از ابیات مثنوی برمی‌آید، گویی مولانا در اثر گفت و شنود با حسام‌الدین است که به آن شور و وجد لازم و حال و وقت مناسب برای ادای معانی بلند مثنوی دست یافته است. بنابراین حتی می‌توان سهمی ویژه در تالیف مثنوی را نیز برای حسام‌الدین قائل شد و در یک جمله چنین نتیجه گرفت: «اگر حسام‌الدین نمی‌بود، شاید مثنوی نیز هرگز سروده نمی‌شد.»
پی نوشت:

۱. به عبارت دیگر می‌توان گفت که مثنوی و دیوان کبیر، نتیجه‌ی تحولاتی است که در اثر نوع روابط و سلوک میان مولانا و حسام‌الدین و یا مولانا و شمس در ضمیر و ذهن

این عارف بزرگ به وجود آمده است، نه نتیجه‌ی تصمیم ارادی و ارزیابی‌های دقیق و خرد گرایانه‌ی او.

۲. از نکات مهم شایان ذکر در مورد شخصیت حسام‌الدین می‌توان به این مطالب اشاره کرد که با وجود داشتن چنین ویژگی‌های ممتازی، هیچ‌گاه خود به تالیف کتابی نپرداخته و تمام هم و غم خود را صرف همراهی مولانا در آفرینش مثنوی نموده است. و ما برای شناخت حسام‌الدین مجبوریم به سخنان گوناگونی که از قول او در کتاب‌های گوناگون آمده است، مراجعه نمائیم.

۳. ذکر عبارت «مثنوی ما» از جانب حسام‌الدین در محلات مذکور به گونه‌ای است که نشان می‌دهد او خود را در آفرینش مثنوی کاملاً سهیم نداند.

۴. استاد شفیمی کدکنی در مقدمه‌ی کتاب گزیده‌ی غزلیات شمس در مورد نظام خاص حاکم بر مثنوی چنین نوشته اند:

"مثنوی معنوی، معروفترین مثنوی زبان فارسی است که مطلق عنوان مثنوی را ویژه‌ی خود ساخته است. از این اثر بزرگ در جنب کتاب‌های مقدس یاد می‌شود. در حقیقت نیز از لحاظ آغاز و انجام و داشتن نظم خاصی که بیرون از همه‌ی نظام‌های تصنیفی است و همچنین اسلوب عرض مطالب و راه و رسم، تمثیل به کتاب‌های مقدس شباهت دارد." (گزیده غزلیات شمس، محمدرضا شفیمی کدکنی، ۱۳۷۹، ص چهارده)

۵. اعتقاد مولانا به حسام‌الدین به عنوان راهنما به گونه‌ای بوده که حتی در زمان حیات خود، او را برای خلافت خویش بر سلطان ولد ترجیح می‌دهد و بدین ترتیب کار ارشاد و تربیت یاران به او واگذاشته می‌شود و تا هجده سال بعد از مرگ مولانا هم این مقام بر عهده‌ی او می‌ماند.

عذر ابیات زیر نیز به مورد حسادت واقع شدن حسام‌الدین اشاره شده است:

مرغ و ماهی داند آن ابهام را که ستودم مجمل این خوش نام را
تا بر او آه حسودان کم وزد تا خیالش را به دندان کم کند
خود خیالش را کجا تابد حسود؟ در وثاق موش، طوطی کی غنود؟

۲۱۱۷/۳-۲۱۱۹

هان ضیاء الحق، حسام‌الدین تو زود داروش کن کوری چشم حسود
توتیای کبریایی تیز فعل داروی ظلمت کش استیز فعل

۱۱۲۳/۲-۱۱۲۴

باد عمرت در جهان همچون خضر جان‌فزا و دستگیر و مستمر
چون خضر و الیاس مانی در جهان قازمین گردد ز لطف آسمان
گفتی از لطف تو جزوی ز صد گر نبود طمطراق چشم بد
لیک از چشم بد زهر آب دم زخم‌های روح فرسا خورده‌ام

جز به رمز ذکر حال دیگران
این بهانه هم ز دستان دلی است
صد دل و جان عاشق صانع شده
۱۹۳-۱۹۴

شرح حالت می نیاید در بیان
که از و پاهای دل از گلی است
چشم بد یا گوش بد مانع شده

۷. در کل، مولانا تعریف و تمجیدهای فراوانی از حسام الدین به عمل آورده، به خصوص در موارد بسیاری او را خورشید - که سمبلی از فیض بخشی است - می نامد:
مادح خورشید، مداح خود است
ذم خورشید جهان ذم خودست
تو بخشا بر کسی کاندلر جهان
تاندش پوشیده هیچ از دستان
یا ز نور بی حدش کند کاست؟
هر کسی کو حاصد گمان بود
۹/۵-۱۴

۱۰. زمین زین برف درپوشد کفن
۱۰/۶
ز آن ضیا گفتم حسام الدین تو را
کین حسام و این ضیا یکیست
۱۵/۴-۱۷

ای ضیاء الحق، حسام دین و
قصید کردستند این گل پاره ها
۲۰۱۱-۲۰۱۰/۶

۱۱. ای ضیاء الحق حسام الدین که نور
پاسبان توست نور و ارتقاش
۱۲۰۳-۱۲۰۲

۱۲. گاهی تا هنگام صبح کتابت مثنوی ادامه داشته و به این جهت مولانا از حسام الدین عذر
می خواهد: صبح شد ای صبح را پشت و پناه
۱۸۰۷/۱

منابع:

۱. زرین کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، انتشارات آریا، تهران ۱۳۴۳
۲. زرین کوب، عبدالحسین، سرنی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۶
۳. گولپیناری، عبدالباقی، مولویه بعد از مولانا، انتشارات کیهان، چاپ اول، تهران ۱۳۶۶
۴. مولوی، جلال الدین محمد، گزیده غزلیات شمس، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ سیزدهم، تهران ۱۳۷۹
۵. مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، ۴ جلد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳